

## اخلاقِ تفکر انتقادی

دکتر مالک حسینی

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات تهران

سید حسین حسینی

کارشناس ارشد فلسفه غرب دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات تهران

### چکیده

در این مقاله، پیوند تفکر انتقادی و فضایل اخلاقی مورد بررسی قرار می‌گیرد. تفکر انتقادی با بیان اصول صحیح استدلال باعث نظم و روشنی ذهن می‌شود و قدرت نقادی را افزایش می‌دهد. اما علاوه بر آن در ایجاد صداقت و حسن روابط هم مؤثر است. منطقی بودن با فضایی چون صداقت، راستی، حقیقت‌جویی و انصاف پیوند دارد و مغالطه کردن هم، اگر عمدی باشد، با رذایلی چون عدم صداقت و اگر غیرعمدی باشد، با نپختگی و عدم بلوغ ذهنی نسبت دارد. بنابراین بحث ما با اخلاق گره می‌خورد. ما دوست نداریم چشمانمان با غباری از مغالطات تیره و تار شود. پس خود هم نباید با دیگران چنین کنیم. در این مقاله توضیح داده می‌شود که از یکسو انسان نقاد شخص فضیلت‌مندی هم هست و از سوی دیگر فضایل اخلاقی ما را به نقادانه‌اندیشی سوق می‌دهد.

**واژه‌های کلیدی:** منطق کاربردی، تفکر انتقادی، مغالطات.

## مقدمه

کلمه Critical در تعبیر تفکر انتقادی (Critical thinking) با واژه‌های Criticism و Criteria هم‌خانواده است. همه این کلمات با استدلال، ارزیابی و داوری سر و کار دارند و موجب ارتقای تفکر می‌باشند. ریشه‌های عقلانی تفکر انتقادی به زمان سقراط بازمی‌گردد. او با گفتگوهای خود نشان می‌داد که معانی مغشوش، شواهد ناکافی و باورهای متناقض، غالباً در لفاظی‌های پرطمطراق اما بسیار پوچ نهفته است.

پس سابقه تفکر انتقادی به آغاز فلسفه بازمی‌گردد، ولی از جان دیویی (Dewey, 1933, 9) به بعد به شکل هرچه گسترده‌تر مورد توجه قرار گرفته است و کتابهای فراوان درباره آن نوشته شده است. بطوری که در دهه اخیر شاهد اوج جنبش تفکر انتقادی بوده‌ایم. با این حال هنوز به قول لیپمن، برای درک پیوند میان جنبه‌های مختلف تفکر (جنبه نقادانه، خلاقانه و نوع‌دوستانه آن) به صورت یک کل تلاشی صورت نگرفته است و تفکر انتقادی به‌عنوان پاره‌ای مجزا در نظر گرفته شده است (Lipman, 2003, 6). در این مقاله ابتدا ابعاد مختلف تفکر انتقادی مورد بحث قرار می‌گیرد و پس از آن به بررسی بعد اخلاقی تفکر انتقادی پرداخته می‌شود.

### ۱- ارزش عقلانی و اخلاقی منطق کاربردی

تفکر انتقادی شاخه‌ای از منطق است که معمولاً منطق کاربردی (Practical Logic) نامیده می‌شود. منطق به‌خصوص در شاخه کاربردی آن - که موضوع بحث ما است - باعث ابهام‌زدایی، روشن‌اندیشی، افزایش توان استدلال و نقادی و رشد انضباط ذهنی می‌شود. البته بدیهی است که با نظم و روشنی تفکر است که می‌توان مسأله‌ها را - در هر حوزه‌ای - حل کرد نه با آشفتگی و ابهام و کلی‌بافی. منطق از این لحاظ هم ارزش عقلانی دارد و هم ارزش اخلاقی که توضیح داده می‌شود:

### ۱-۱- ارزش عقلانی منطق کاربردی

از اهداف عمده منطق کاربردی نظم و ترتیب و روشنی در فکر و اجتناب از کلی‌گویی و کلی‌بافی است. با منطق می‌توان به روحیه‌ای نزدیک شد که دارای تواضع علمی و محققانه است. از قدیم گفته‌اند که منطق برای اجتناب از خطای در تفکر است. مثلاً در منطق مظفر در تعریف منطق آمده: «ابزاری قانونی است که رعایت آن ذهن را از خطای در اندیشه بازمی‌دارد» (مظفر، ۱۳۸۱، ۱۴). ولی از کتابهای قدما که بگذریم در کتابهای تفکر انتقادی است که به طور ملموس درمی‌یابیم که این علم چقدر در حل بهتر مسائل روزمره زندگی ما نقش دارد و با آن می‌توان خطاهای بسیاری را تصحیح کرد. خطاهایی که البته مختص مردم فلسفه نخوانده هم نیست. بلکه در میان اهل فلسفه و نظریه‌پردازان هم یافت می‌شود. برای نمونه در میان فلسفه‌های شبه ادبی که متأسفانه در جامعه ما به شکل کاریکاتوری بزرگ شده‌اند، مغالطه‌های فراوانی همچون، کلی‌بافی، گنگ و مبهم سخن گفتن، غیرقابل نقد کردن ادعاهای خود، توسل به منشأ، خلط انگیزه و انگیزه، مغالطه تجسم، و توسل به سنت یا تجدد و ... بسیار رایج است. که برخی از این مغالطات و نحوه اشاعه آنها را بررسی می‌کنیم:

مغالطه تجسم (reification) را در نظر بگیریم. این مغالطه به معنی درگیری دن‌کیشوت‌وار با مفاهیم انتزاعی‌ای است که فقط در عالم زبان یا ذهن وجود دارند، نه در عالم واقع. اینکه مثلاً می‌شنویم «سیاست حکم می‌کند که چنین و چنان باشد!» یا با حالتی رازآلود گفته می‌شود که: «روح مدرنیته چنین و چنان است!» یا «تقدیر تاریخی و ... حکم می‌کند که چنین و چنان باشد!» و ... در تمام این موارد مسائل مربوط به کلمات (Problems of words) با مسائل مربوط به واقعیات (Problems of Facts) خلط می‌شود و هیاهو بر سر هیچ ایجاد می‌کند، و کار به جایی می‌رسد که برخی افراد فقط درگیر مفاهیمی چون غرب و شرق، سنت و مدرنیته و ... می‌شوند، در حالی که از درهم آمیختگی و غیر دقیق بودن این مفاهیم غافلند، مفاهیمی که مرز و معیار روشنی

ندارند و هر کس مفهومی - مثبت یا منفی - از آنها در ذهن خود دارد و طبعاً جزء مغالطه تجسم قرار می‌گیرند.

در مقابله با این نوع مغالطات باید نشان داد که بحث دربارهٔ چنین واژه‌هایی تا چه حد وابسته به برداشت ذهنی افراد است و فی‌المثل تاریخ یا سیاست یا ... چیزی نیست جز انسانهایی که با ارادهٔ خود آن را می‌سازند و البته کسانی هم که آن را روایت می‌کنند. پس نباید فریفته نامها شد.

از دیگر مغالطه‌های رایج، مغالطهٔ تجددگرایی یا سنت‌گرایی است؛ یعنی کسی بخواهد برای اثبات نظریه‌ای به جدید یا نو بودن و یا برعکس به سنت و سابقه داشتن آن استناد کند. در پاسخ به این نوع مغالطات هم باید گفت: فکر، شرقی و غربی و کهنه و نو ندارد، اگرچه اظهار آن فکر زمانمند و مکانمند است، اما تقسیم فکر جز به حق و باطل یا صادق و کاذب، غیراخلاقی و غیرعقلانی است و نباید تقسیم دیگری برای رد یا قبول آن صورت گیرد.

اینها برخی از مغالطات رایج میان دانشجویان و حتی برخی استادان فلسفه است و نشان می‌دهد که منطق کاربردی و تفکر انتقادی هنوز در جامعهٔ ما جدی گرفته نشده است. دربارهٔ اهمیت منطق کاربردی باید بگوییم که به نظر می‌رسد آن را نه تنها باید آغاز و ورود به فلسفه بدانیم، بلکه ملکه شدن آن را باید نهایت دستاورد فلسفه ورزی به شمار آوریم. روشن است که آموختن همهٔ فلسفه‌ها از آغاز تا امروز حتی در آینده نه ممکن است و نه مطلوب. آنچه می‌توانیم بیاموزیم همین فلسفه‌ورزی و یافتن ذهنی وقاد و نقاد است که در منطق کاربردی بیش از همه بر آن تأکید می‌شود. تمرین منطق و مسلط شدن بر مغالطات بخصوص در مباحث فلسفی، باعث افزایش دقت ذهن و رهایی آن از توهمات، و نیز افزایش توان استدلالی و سنجش استدلالهای خود و دیگران می‌گردد و همین رشد ذهنی است که بیش از هر چیز مقصود فلسفه‌ورزی است. به همین دلیل می‌گوییم تقویت چنین ذهن نقاد و روشن‌اندیشی است که هم شرط فلسفه آموختن است و هم میوه و ثمرهٔ آن. کسی که مدام در حال فلسفه خوانی و

انباشتن ذهن از انواع و اقسام آراء مختلف است، ولی هنوز از انضباط و روشنی فکری و یک ذهن نقاد و وقاد بی بهره است، مانند شاگردی می ماند که تا آخر عمر زیر دست استادانش باشد و هیچگاه فنی یاد نگیرد، و به آن هنری که خود چشمه زاینده و دولت پاینده باشد، دست نیابد.

## ۲-۱- ارزش اخلاقی منطق کاربردی

منطق نه تنها نظم و روشنی برای ذهن به همراه دارد، بلکه در ایجاد صداقت و حسن روابط هم مؤثر است. اگر مغالطه کردن عمدی باشد با رذایل اخلاقی چون ریاکاری و کژخلقی نسبت دارد و اگر غیرعمدی باشد با تنبلی ذهن. از سوی دیگر، نقادانه اندیشیدن نیز با فضایی چون صداقت و راستی و حقیقت جویی، پیوند دارد. این موضوعی است که ارسطو هم آنجا که سوفسطایی را کژخلقی می نامد، مورد توجه قرار داده است (ارسطو، ۱۳۷۸، دفتر هشتم). ارسطو می گوید: «مردمان کژخلقی پرسشهای نخستین را به بیشترین میزان اذعان می کنند اگر نتیجه یکباره آشکار نباشد. ولی در فرجام کار کژخلقی می کنند... افزون بر آن، سخن دراز کردن و وارد کردن چیزهایی که به هیچ روی برای چم ورزی سودمند نیستند، مانند کسانی که نمودارهای هندسی دروغین می کشند؛ زیرا اگر مطلب بسیار باشد، ناهویداست که دروغ در کجا است» (ارسطو، ۱۳۷۸، ۱۵۶b). ارسطو می گوید هنگام گفتگو با این افراد اگر نتیجه بحث برای آنها روشن نباشد، فرض ها و مقدمات منطقی را بالطبع می پذیرند اما هنگامی که نوبت نتیجه گیری می شود دیگر زیر بار نمی روند و به تعبیر ارسطو کژخلقی پیشه می کنند و شروع به مغالطه کردن می نمایند. مغالطه ای که در ادامه به آن اشاره شده شامل مغالطه پارازیت است؛ یعنی برای به هم زدن تمرکز حواس استدلال کننده مطالب نامربوط را وارد بحث کردن و مغالطه بعدی نیز با آوردن نکته انحرافی صورت می گیرد که تقریباً همان عملکرد قبلی را دارد.

جالب اینجاست که در تمام این موارد به جای اشاره به نادانی یا جهل این افراد، اصطلاح کژخلقی به آنها گفته می شود و این نشان می دهد که در مغالطه کردن عنصر

اراده نیز اهمیت دارد و مغالطه کردن بار اخلاقی دارد. ارسطو به همین سیاق می‌گوید: «بی از درایستایی (اعتراض)، خواه بودشی خواه پنداری، چم ورزی را متوقف ساختن نشانه کژخلقی است. اینک اگر مردی، با وجود پدیده‌های بسیار، گزاره‌ای کلی را اذعان نکند، هم بدان گاه که در ایستایی به آخشیج آن ندارد، آشکار است که کژخلقی پیشه می‌کند» (ارسطو، ۱۳۷۸، ۱۶۰b). ارسطو بحث‌هایی را که دیگر از جاده استدلال خارج می‌شوند رقابت‌آمیز و خصمانه می‌نامد: «هنگامی که مردمان کژخلقی می‌شوند بحثها رقابت‌آمیز می‌گردند نه دویچمگویانه» (ارسطو، ۱۳۷۸، ۱۶۱a). ارسطو درباره لزوم حفظ اخلاق بحث و التزام به استدلال می‌گوید: «ولی کسی که می‌خواهد بدرستی رای شخصی دیگر را دیگرسان کند، باید دویچمگویانه رای را دیگرسان کند، نه ستیزه‌جویانه. چنانکه هندازش دان باید از راه هندازشی فرارود... در اینجا نیز (درچم ورزی) یک کار مشترک پیشنهاد شده است، مگر برای کسانی که با یکدیگر رقابت می‌کنند. زیرا ایشان هر دو با هم نمی‌توانند به همان فرجام آهنگ برسند؛ زیرا بیش از یک تن نمی‌تواند (در مسابقه) پیروز شود» (ارسطو، ۱۳۷۸، ۱۶۱b).

در اینجاست که بحث ما با اخلاق گره می‌خورد. ما دوست نداریم با گرد و غباری از مغالطات گمراه شویم، پس خود هم نباید با دیگران چنین کنیم. در واقع فضایل اخلاقی ما را به تفکر انتقادی سوق می‌دهد و تفکر انتقادی نیز خود شاهراهی است برای فضایل دیگر. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

همچنین می‌توان گفت که تفکر انتقادی ارزش روان‌شناختی هم دارد. شخص نقاد بهتر می‌تواند از انسجام و استحکام شخصیت خود حفاظت کند. ذهن نقاد، اسیر ضعفها، آشوبها و آشفتگیهای فکری خود و دیگران نمی‌شود و استوار می‌ماند. او می‌تواند به سرعت انسجام و یکپارچگی خود را در انطباق با آنچه درست است، حفظ

کند. البته این بحثی روانشناسانه است که بر سبیل اشارت رفت و تفصیل آن را باید در حیطه‌های دیگر جستجو کرد (آلیز و هارپر، ۱۳۸۸).

## ۲- تفکر انتقادی و اخلاق

بحث ما درباره آن است که یک متفکر انتقادی خوب باید چه فضایی داشته باشد؟ چه ارزشهایی بیشترین اهمیت را برای آغاز و تداوم تفکر انتقادی در بین افراد دارد؟

اخلاق درباره احترام، گسترش سعه صدر و محبت، حفظ صداقت با یکدیگر و در نتیجه رسیدن به بهترین نتایج است. اینها ارزشهایی است که وقتی ما به نحو احسن با یکدیگر می‌اندیشیم آنها را به طور فعالانه‌ای حفظ می‌کنیم. تفکر انتقادی مانند هر حوزه دیگر از فعالیت انسانی، چشم‌انداز اخلاقی گسترده‌ای دارد. در حقیقت، اخلاق باعث حیات و رشد تفکر انتقادی می‌باشد.

برای آنکه بتوانیم در درازمدت به خوبی تفکر انتقادی داشته باشیم باید از ارزشهای خاصی حفاظت کنیم و اصولی را رعایت نماییم. اصولی که به هوش و انسانیت طرفین استدلال احترام می‌گذارد و دیگران را به گونه‌ای مورد خطاب قرار می‌دهد که بتواند تفکر آنها را یاری بخشد نه اینکه مانع آن شود. اصولی که از گفتگوی اجتماعی حمایت کند و آن را زنده و در حال رشد نگه دارد، نه اینکه آن را تضعیف و سرکوب نماید. اخلاق تفکر انتقادی با رعایت و حمایت از معیارهای با ارزش این نوع تفکر، جریان مباحثه را زنده و در حال رشد نگه می‌دارد و با حمایت از شأن افراد جامعه و نیاز آنها به اندیشیدن با یکدیگر و تصمیم گرفتن درباره اموری که برایشان اهمیت دارد، از آنها حمایت می‌کند.

تفکر انتقادی صرفاً یک کار تحلیلی نیست. بلکه مهارتی برای بکارگیری کامل قوای شناختی مان با یکدیگر است. به این دلیل است که می‌گوییم تفکر انتقادی یک فعل

اخلاقی نیز می‌باشد و البته کاربرد اخلاقی تفکر انتقادی روابط خاصی را می‌طلبد. شما و من متعلق به اجتماعی هستیم که اهل گفتگو است. با مسائلی سروکار داریم که صرفاً برای شما یا من به تنهایی مسأله نیست؛ بنابراین هر دو سهمی در این اجتماع داریم که با هم در میان می‌گذاریم. وقتی کودک بودیم و به ما گفته می‌شد که «وسایلت را با دوستانت قسمت کن»، یکی از نخستین درسهای تمرین اخلاقی را به عنوان کودک یاد می‌گرفتیم. تفکر انتقادی هم مستلزم یک ارتباط واقعی با دیگران است؛ ارتباطی که می‌تواند جامعه تحقیق را شکل دهد (The Community of inquiry). این اصطلاح که توسط لیمپن به کار رفته است به گروهی از افراد اطلاق می‌شود که به طور دسته جمعی با هم می‌اندیشند و پیش می‌روند و خوب می‌دانیم که مشارکت و گفتگو و تشریح مساعی در علم و سایر حوزه‌ها چقدر باعث پیشرفت و رشد می‌گردد.

بنابراین اخلاق است که از انسانها، اجتماع آنها و خود کاربرد تفکر انتقادی حمایت می‌کند. با رعایت و حمایت از معیارهای با ارزش تفکر انتقادی مباحثات را زنده‌نگه می‌دارد، با احترام به شأن و نیاز اعضای اجتماع به اندیشیدن با یکدیگر و تصمیم‌گیری درباره چیزهایی که برایشان اهمیت دارد، از آنها حمایت می‌کند و از اجتماعی که مباحثه در آن صورت می‌گیرد به عنوان مکان با ارزشی که در آن استدلال می‌شود، پشتیبانی می‌نماید. برای اینکه نقش اخلاق را در این باره، بهتر نشان دهیم مثالی ملموس را مطرح می‌کنیم: برای مثال در برخی بحثهای جنجالی ممکن است مخاطب شما به هر تقدیر نخواهد که نتیجه استدلال درست باشد، در این حالت اصلاً برای او مهم نیست که منطق و دلایل شما چقدر قوی و قانع‌کننده باشد. پس در این حالت، هیچگاه با او به نتیجه نخواهید رسید. دقیقاً مانند وکیلی که در دعوایی مالی علیه شخصی با دلایل قوی اقامه دعوی می‌کند. دادگاه هم علیه آن شخص، حکم صادر می‌نماید. ولی آن شخص، مفلس است و مالی ندارد که ضرر و زیان را جبران کند. در این جا اگر چه دلایل محکم بوده است، اما از اموال شخص محکوم سودی نمی‌برد. این مثال برای روشن شدن بحث ما مفید است.



در برخی بحثهای جنجالی هم ممکن است مخاطب شما در هر صورت نخواهد که نتیجه شما درست باشد. در این جا هر چقدر هم دلایل و منطق شما قوی و قانع کننده باشد، هیچگاه به نتیجه نخواهید رسید. پس سوال این است که آیا منطق و استدلال به خودی خود کفایت می کند و با آنها همه چیز تمام می شود؟ مسلماً پاسخ منفی است. این واقعیت که استدلالهای محکم هم گاهی با گوشهای کر برخورد می کنند، نشان می دهد که ما باید به مسائل اخلاقی هم توجه کنیم.

البته استدلال خوب شرط لازم است اما حتی اگر معتبر هم باشد به تنهایی کفایت نمی کند بلکه باید با ویژگیهای خاص اخلاقی همراه باشد تا بتواند از جامعه تحقیق حفاظت کند و نقشی سازنده ایفا نماید. ما در ادامه، ویژگیهای اخلاقی چنین استدلالهایی را بررسی می کنیم.

### ۳- ویژگیهای اخلاقی استدلال سازنده

#### ۳-۱- استدلالهایی که به عقل و انسانیت احترام می گذارند

می دانیم همه کسانی که در مباحثه شرکت می کنند از هوش سرشار یا اطلاعات کامل برخوردار نیستند و حتی هوشمندترین طرفهای بحث نیز از خطا مصون نمی باشند. با این همه ما می توانیم از اطلاعات و ابزار موجود به نحو احسن استفاده کنیم. پس باید پرسید که آیا استدلال ما در جریان بحث به انسانها اجازه می دهند تا آنچه را درباره اش استدلالی می شود بهتر بفهمند؟ آیا در نتیجه استدلال آنها بهتر می توانند تفکر درباره موضوعی را با یکدیگر ادامه دهند؟ اگر پاسخ منفی است باید دانست که استدلال و بحث، دیگر از نظر اخلاقی سازنده نیست، حتی اگر منطقاً معتبر باشد.

احترام به هوش و انسانیت یکدیگر امری پیچیده و دشوار نیست. ما می توانیم هنگام صحبت با خانواده، پذیرفتن یک کارت دعوت، یا تقاضا کردن از یکدیگر، راههایی بیابیم که از طریق آنها به هوش و انسانیت یکدیگر احترام بگذاریم. چگونه

صحبت کردن حداقل به اندازه چه چیز گفتن اهمیت دارد. وقتی به هوش دیگری احترام می‌گذاریم به این معنی نیست که او را لزوماً یک مرجع بی‌چون و چرا می‌دانیم یا اجباراً به رأی او تسلیم می‌شویم یا حتی یک تأثیر خاص و مطلوبی از هوش او به ما دست می‌دهد. بلکه این احترام به معنی آن است که شما به انسانها توجه می‌کنید و می‌کوشید تا فکر آنها را ارزیابی کنید و این همان چیزی است که خودمان در مقابل از آنها توقع داریم. شما با روشهایی که با دیگران سخن می‌گویید یا برای آنها مطلبی می‌نویسید به انسانیت آنها احترام می‌گذارید. شما در عمل نشان می‌دهید که هنگام سخن گفتن دیگران در حال تماشای تلویزیون یا ریختن اطلاعات درون رایانه نیستید. پس احترام صرفاً یک نظر نیست، بلکه در عمل هم باید دیده شود.

### ۲-۳- استدلالهایی که از تفکر انتقادی حمایت می‌کنند

چنین استدلالهایی لزوماً درست - ساخت و خوبند. یعنی مبتنی بر واقع و از نظر منطقی سازگارند. چنین استدلالهایی موجب رشد تفکر و مباحثه بهتر می‌شوند. و در مقابل، یک استدلال بد و نادرست، به هوش و عقل انسانی بی‌احترامی می‌کند؛ توان فکر انسانها را تضعیف می‌نماید و معمولاً به جای اینکه بحث را ارتقا دهد مانع آن می‌شود.

### ۳-۳- استدلالهایی که نیک‌بینانه تفسیر می‌کنند

اعمال اصل تفسیر نیک بینانه (The principle of charitable interpretation) به معنی انتخاب مطلوبترین تفسیر از کلام استدلال کننده و نیز انتخاب بهترین استدلالی است که در سخنان او یافت می‌شود. براساس این اصل، اگر یک استدلال مستعد تفسیرهایی متعدد باشد، ما مطلوبترین تفسیر را از گفتار استدلال کننده بر می‌گزینیم. بر طبق این اصل باید همان همدلی و احترام را نسبت به استدلال یک شخص اختصاص دهیم که می‌خواهیم به همانگونه نسبت به استدلالهای خود همدلی و احترام دریافت کنیم.

روشن است که چنین توجه و همدلی بیش از یک قاعده منطقی است، و در واقع توافق اخلاقی متقابلی است برای یاری دادن به یکدیگر به این مقصود که تا آنجا که ممکن است خوب استدلال کنیم. اصل تفسیر نیک بینانه را می‌توان مصداقی از قاعده طلایی (Golden Rule) دانست. شما برای تشخیص و تصدیق ضعفها و قوت‌های واقعی استدلال یک شخص، توجه کافی به خرج می‌دهید؛ درست همانطور که می‌خواهید آن شخص نسبت به استدلال‌های شما همان اندازه توجه صادقانه داشته باشد. شما سعی می‌کنید بر اساس قوت‌های استدلال شخص، تفسیری داشته باشید، بی‌آنکه آن استدلال را فقط به خاطر نقطه ضعفهایی که شناخته‌اید، نادیده بگیرید. در این صورت شما می‌توانید امیدوار باشید که استدلال‌های خودتان هم برای دیگران چنین نقش و فایده‌ای داشته باشد.

اما تفسیر غیرنیک بینانه چگونه است؟ ناتوانی در ابراز چنین نیک‌بینی، مانند پدیده «اطاعت بدخواهانه» (Malicious Obedience) در یک مغازه، کارخانه یا اداره است. وقتی یک کارمند از دستورات و قواعد مدیر متنفر باشد، در این حالت از شیوه پرخاشگری منفعلانه استفاده می‌کند تا مطلقاً هیچ چیز بیش از صرف الفاظ دستورها و قواعد انجام ندهد، بدون آنکه ذره‌ای همدلی، هوشمندی در تفسیر، توافق و انطباق، یا نیک‌بینی داشته باشد. این یک روش مؤثر در متزلزل کردن اقتدار مدیر است. مغالطه معروف پهلوان‌پنبه (Strawman fallacy) که در آن شخص مغالطه‌کننده می‌کوشد یک نظر ضعیف‌تر از استدلال رقیب را فقط به قصد تخفیف دادن و خراب کردن آن ارائه کند، نیز مصداق تفسیر غیرنیک بینانه است. این روشی موذیانانه برای تضعیف رقیب است. چنین تفسیری مزیت‌های اساسی یک استدلال را مورد بی‌توجهی قرار می‌دهد و اینگونه سعادت و خیر جامعه‌ای را که درصدد گفتگوست در نظر نمی‌گیرد.

### نتیجه

در تفکر انتقادی می‌آموزیم که مغالطات را شناخته و از آنها اجتناب کنیم. مغالطه از نظر فنی یک نتیجه نادرست از استدلالی غلط است که معمولاً «استدلال تقلبی» نامیده می‌شود؛ زیرا در ظاهر درست و معتبر به نظر می‌رسد، در حالی که در واقع اینطور نیست. بحث ما در اینجا آن بود که آیا ارتکاب مغالطه به مفهوم اخلاقی آن هم نادرست است؟ آیا باید از مغالطتمان عذرخواهی کنیم و پشیمان شویم؟ یا این که آنها را صرفاً خطایی فنی در استدلال بدانیم که باید اصلاح شود؟ در پاسخ باید گفت کسی که مغالطه می‌کند و نیز کسی که آن را می‌پذیرد هر دو شایسته سرزنش‌اند. حتی کسی که بدون قصد و غرض مرتکب مغالطه می‌شود نیز پرده از خام بودن خود برداشته و فعلی انجام داده است که تفکر خود او را متزلزل و تضعیف می‌کند. شخصی هم که نتواند یک مغالطه را تشخیص دهد از نتایج ساده‌لوحی خود رنج می‌برد. البته ممکن است مغالطاتی از روی بی‌غرضی صورت گیرد، اما اکثر آنها به شکلی ماهرانه و به عنوان تلاشهایی آگاهانه برای اقناع طرف مقابل طراحی می‌شوند. ولی در هر دو صورت، مغالطات، نتایج اخلاقی به بار می‌آورند. مغالطات فقط استدلالهایی نادرست درون مغز یک شخص نیستند. آنها در نهایت ضد اجتماعی‌اند و علاوه بر مشکلات منطقی، پیامدهای اخلاقی هم دارند. عدم صداقت و فریبکاری، بی‌احترامی به عقل و انسانیت طرف مقابل، و بالاخره عقب‌نگه داشتن و تضعیف فرآیند تفکر، همگی از نتایج مغالطات به حساب می‌آیند.

در پایان باید گفت که برای اینکه تفکر انتقادی به نتایج بهتری دست یابد باید با آموزش فضایل اخلاقی همراه گردد. اینگونه می‌توان به حیات عقلانی و عاطفی دانش‌آموزان، انسجام و یکپارچگی بخشید. انسجامی که هم پایه تفکر انتقادی نیرومند و هم رشد اخلاقی است. پس در آموزش باید به فکر حفظ انسجام و یکپارچگی عقلی و اخلاقی بود و تفکر انتقادی را حوزه‌ای مجزا از دغدغه‌های اخلاقی تلقی کرد و از آن سو کمال اخلاقی را هم در پیوند تنگاتنگ با نقادانه‌اندیشی دید.

## منابع

- آلیز، آلبرت، هارپر، رابرت. (۱۳۸۸)، چگونه منطقی زندگی کنیم، ترجمه نوشین ری شهری، نشر نسل نو اندیش.
- ارسطو. (۱۳۷۸)، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمدحسن لطفی، انتشارات طرح نو.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸)، ارگانون، ترجمه میرشمس الدین ادیب سلطانی، انتشارات نگاه.
- خندان، علی اصغر. (۱۳۸۰)، مغالطات، انتشارات مؤسسه بوستان کتاب قم.
- مظفر، محمدرضا. (۱۳۸۱)، منطق، ترجمه انشاءالله رحمتی و مجیدحمیدزاده، انتشارات حکمت.

- Dewey, J.(1933), *How we Think*, D.C. Heathand Company.
- Fowler,M.C.(2008), *The ethical practice of critical thinking*. Carolina academic.
- LiPman, M.(1980),*Philosophy in the Classroom*, Temple University press.
- \_\_\_\_\_ . (2003),*Thinking in Education*. Cambridge University press.
- Thules; R. H. (1956), *Straight and Crooked thinking*. panpiper books.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی